



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث الفاظ ▶
تقرير مباحث الفاظ (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-الفاظ/مباحث-الفاظ) ▶ مطلب اول: معنای ماده و صیغه نهي

مطلب اول: معنای ماده و صیغه نهي

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

مبحث دوازدهم: نواهی [2]

مبحث نواهی را از چند جهت مورد بررسی قرار می‌دهیم:

مطلب اول: معنای ماده و صیغه نهي

معنا و ماده نهي به چه معنا است و در آیات و روایات ظهور در چه معنایی دارد؟

أهم نظرات را بررسی می‌کنیم:

نظریه اول: نهي طلب ترک است (محقق خراسانی)

محقق خراسانی و به تبع ایشان محقق نائینی می‌فرمایند: نهي مانند امر دال بر طلب است، نهایتاً متعلق طلب در ماده و صیغه امر، امر وجودی است، متعلق طلب در نهي امر عدمی است، أطلب منك الترك. محقق نائینی در أجود التقريرات 2/119 که می‌فرمایند امر و نهي تعلق می‌گیرد به ماهیتی که نه ملاحظه وجود در آن شده است فی نفسه، و نه ملاحظه عدم، اما تفاوت بین امر و نهي این است که ماهیت امر و هیئت امر دلالت می‌کند بر طلب ایجاد آن ماهیت و نهي دلالت می‌کند بر طلب اعدام ماهیت. لذا گویا کلام محقق خراسانی و محقق نائینی حاوی دو نکته است: 1- مفاد هیئت امر و نهي طلب است. 2- متعلق این طلب در امر فعل است و در نهي ترک است.

نقد نظریه اول:

محققین متأخر از محقق خراسانی به نظریه ایشان اشکالاتی وارد کرده‌اند:

اشکال اول: نقد مرحوم امام

مرحوم امام یک اشکال عقلی ثبوتی دارند. کلام ایشان در تهذیب الأصول 1/372 حاوی دو نکته است:

الف: در فلسفه و در علم اصول در مباحث طلب و اراده گفته شده که تعلق اراده انسان به شیء بعد از حصول مقدماتی در نفس است، (تصور شیء و تصدیق به فائده و اشتیاق) به تعبیر مرحوم امام این مبادی از علل حصول اراده است.

ب: از جهت دیگر عدم و ترک از امور وهمیه است، و در امر وهمی مصلحتی تصور نمی‌شود که متعلق اراده و اشتیاق قرار بگیرد.

لذا به محقق خراسانی می‌گویید تفسیر شما این است که نهي طلب ترک است و این طلب منشأش اراده در نفس است که منجر به طلب لفظی می‌شود؛ اراده نمی‌تواند به عدم و ترک تعلق بگیرد، لذا معنا ندارد بگویید نهي یعنی طلب ترک و باید تحلیل دیگری ارائه داد برای نهي.

مرحوم امام اشکالی به خودشان بیان می‌کنند که هر چند شما با استدلال می‌گویید إن الإرادة لا تتعلق بالعدمیات اما این خلاف وجدان است. ما وجدانا می‌بینیم اراده به بعض امور عدمیه تعلق می‌گیرد، من اراده می‌کنم ترک ظلم را.

جواب می‌دهند که این تعبیر و ادعا که وجدانا اراده به بعض امور عدمیه تعلق می‌گیرد مغالطه است. اگر این موارد را تحلیل کنیم، تعلق اراده به امر عدمی بالعرض است نه بالذات، بالعرض جای یک بالذات را گرفته، در این موارد در واقع یک وجودی مبغوض نفس است که در مقابل اراده و شوق است و تعلق گرفته به این امر وجودی که گناه باشد، شما از این تعلق بغض به گناه بالعرض تعبیر می‌کنید به تعلق حب به ترک این مجازا و بالعرض است. پس تفسیر نهی به طلب الترتیب باطل است.

اشکال صاحب تحقیق الأصول

همین اشکال را به همین بیان صاحب تحقیق الأصول [3] در جلد 4، صفحه 8 به بعض اساتذہ ما نسبت می‌دهد.

ایشان هم کلام محقق خراسانی (نهی به معنای طلب الترتیب) را دارای اشکال ثبوتی می‌دانند.

طلب معلول شوق و شوق معلول مصلحت است و اگر چیزی مصلحت بر آن مترتب نشود شوق و طلب هم به آن تعلق نمی‌گیرد و ای مصلحة تترتب علی العدم حتی یترتب علیه الشوق ثم الإرادة ثم الطلب. می‌فرمایند این توهم که در نفوس شوق به ترک تعلق می‌گیرد فهو شوق بالعرض بعد می‌گویند بعض وجودات مبغوض است لذا مشتاق الیه انسان واقع نمی‌شود. از این بغض و عدم اشتیاق به فعل تعبیر می‌کنید به محبوبیت عدمش یا عدم المحبوبة.

[1]. جلسه اول، سال چهارم، مسلسل 356، چهارشنبه، آغاز سال تحصیلی 94-95.

[2]. کلام در قواعد عمومی دلالات بود، مطلب دوازدهم از این قواعد عمومی مبحث نواهی است.

[3]. تقریرات مباحث اصول آية الله وحید خراسانی (مقرر: آية الله سيد علی میلانی)

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

عرض می‌کنیم: هم کلام محقق خراسانی هم نقد مرحوم امام و استاد محقق ما دارای اشکال است:

نقد کلام مرحوم امام:

ایشان در موارد مختلفی به دیگران اشکال می‌کنند که چرا خلط بین امور اعتباریه عقلانی و تکوینی شده است. جالب است که در ما نحن فیه خود ایشان مرتکب آن شده‌اند. مدعایمان را در دو نکته بیان می‌کنیم:

الف: استمرار العدم مقدور انسان است.

هم مرحوم امام و هم استاد محقق ما قبول دارند که ترک و أن لا یفعل خارج از تحت اختیار انسان نیست تا تعلق تکلیف به آن عبث و لغو باشد بلکه روشن است هر چیزی که فعل آن مقدور انسان باشد ترک آن هم مقدور انسان است، و اینکه عدم ازلی بلاختیار است باعث نمی‌شود عدم در بقاء و استمرار مقدور نباشد، فرض کنید فردی ازلاً شرب خمر نکرده است، الآن در ساعت ده امروز اگر شرب خمر مقدور او باشد استمرار العدم هم مقدور او است. می‌تواند شرب خمر کند و عدم را نقض کند، و می‌تواند عدم را استمرار دهد. استمرار العدم یک امر عدمی است اما مقدور می‌باشد.

ب: ترک امر مقدور می‌تواند ذا مصلحة و ذا مفسدة باشد.

مرحوم امام و استاد محقق ما می‌فرمایند ترک الفعل، به جهت عدمی بودن مصلحت و مفسده ندارد، لذا متعلق اراده و شوق واقع نمی‌شود. می‌گوییم: ترک الفعل امر مقدوری است که می‌تواند ذا مصلحت یا ذا مفسده باشد، لذا می‌تواند متعلق حب و بغض قرار گیرد. به این دلیل که اینجا بین امور تکوینی و اعتباریه عقلانی خلط شده است. در امور اعتباریه عقلانی ترک فعل ممکن است مفسده یا مصلحت داشته باشد، در بسیاری از واجبات شرعیه یا عقلانی بر ترک این واجب یا این امر لازم، عند العقلاء مفسده مترتب است لذا ترکش می‌شود

مبغوض، ترک دفاع از کشور مبغوض عقلاء است، ترک امر به معروف و نهی از منکر عند العقلاء مفسده دارد، لذا مبغوض عقلانی است. مثلاً یک عالم می‌خواهد بر سفره رنگینی حاضر شود، نیاز به غذای اینچنینی هم دارد اما می‌بیند ترک این عمل مصلحت عقلانیه دارد، مردم ببینند این عالم در این خانه نرفته اما بر سفره یک فقیر حاضر شده مصلحت عقلانیه دارد و عقلاً او را مدح می‌کنند.

وقتی ترک الفعل مصلحت یا مفسده داشت، می‌تواند متعلق بغض یا حب و اراده قرار گیرد.

پس اشکال مرحوم امام و استاد ما به محقق خراسانی وارد نیست.

نقد ادعای محقق خراسانی:

عرض می‌کنیم نهی به معنای طلب الترتک نیست. نهی مانند امر یک ماده و یک هیئت دارد، محقق خراسانی تصریح می‌کنند که مفاد هیئت در امر و نهی طلب است نهایتاً متعلق در امر ایجاد و در نهی إعدام و ترک است. سؤال ما این است که این ترک در معنای نهی از کجا پیدا شده، از ماده یا هیئت؟

اگر ترک در معنای نهی نیست لازم‌هاش این است که نهی هم مثل امر بشود طلب الفعل پس ترک هست اما از کجا آمده؟ اگر معتقدید این ترک از ناحیه هیئت آمده است فرض این است که شما فرمودید هیئت امر و نهی به معنی واحد است که طلب باشد، ترک جزء معنای هیئت نیست. جزء معنای ماده هم نمی‌تواند ترک قرار گیرد زیرا ماده و طبیعت شرب الخمر در لاتشرب الخمر و صلاة در لاتصل، ماده و طبیعت همیشه دلالت می‌کند بر مصادیقی که در خارج هستند و ماده که دلالت بر ترک ماده ندارد. پس این ترک نهایت چیزی که ممکن است بگویید این است که این ترک به اضافه طلب از هیئت استفاده شود، ترک معنای اسمی است و هیئت در مبحث اوامر با توضیحات فراوان و دقیق عرض کردیم که دلالت می‌کند بر نسبت به آن معنایی که مسامحتاً می‌گوییم وجود رابط. امر دال بر نسبت طلبیه بود. اکنون شما و محقق نائینی می‌خواهید هیئت را هم دال بر نسبت بگیرید هم طرف النسبة که معنای اسمی است. هیئت هم دال بر طلب است هم متعلق الطلب که ترک باشد که معنای اسمی است و این استحاله دارد. پس بنابراین اشکال به کلام محقق خراسانی و نائینی این است که شما طلب الترتک را که مفاد نهی دانستید این ترک اگر جزء مفاد نباشد نهی امر می‌شود و اگر جزء مفاد باشد از کجا آمد از ناحیه ماده و هیئت نیست دال ثالثی هم در مسأله وجود ندارد پس مدلول نهی طلب الترتک نیست.

نظریه دوم برای مدلول نهی کلامی است از محقق خوئی در محاضرات 4/86 که محقق خوئی طبق وزان آنچه امر را معنا می‌کنند نهی را هم به همان شیوه تبیین می‌کنند. مراجعه کنید.

[1]. جلسه دوم، مسلسل 357، شنبه، 94.07.11.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

نظریه دوم: ابراز اعتبار حرمان (محقق خوئی)

محقق خوئی در محاضرات 4/86 می‌فرماید چنانکه در باب اوامر شارع فعلی را به ذمه مکلف می‌گذارد سپس این اعتبار را ابراز می‌کند، و همین ابراز و اعتبار شیء در ذمه مکلف می‌شد معنای امر. در نهی هم یک اعتبار و ابراز الإعتبار است، مولا و ناهی اعتبار می‌کند که مکلف و منهی محروم از شیء ای باشد، و این اعتبار را ابراز می‌کند. پس نهی ابراز اعتبار حرمان مکلف از یک شیء است. [2]

نقد نظریه دوم: این معنا متبادر عرف نیست.

عرض می‌کنیم: قبول داریم در بعض موارد نهی ملازمه دارد با حرمان مکلف از یک فعلی یعنی بعد از نهی از آن محروم می‌شود لکن محط بحث این است که مفاد و مدلول عرفی نهی چیست؟ اگر به نظر محقق خوئی مدلول نهی و هیئت لاتفعل حرمان اعتباری باشد لازم‌هاش این است که متبادر به ذهن از ماده نهی عین متبادر به ذهن از ماده حرمان باشد، در حالی که قطعاً چنین نیست. وقتی که ناهی می‌گوید: "لاتضرب" آیا متبادر به ذهن عرف این است که "أُبرزُ اعتبار حرمانک من الضرب"، یا معنای "لاتشتیم" این است که ابراز کردم اعتبار محرومیت تو را از این فعل؟ مدلول عرفی ماده و میغّه نهی چنین چیزی نیست.

علاوه بر اینکه در بعض موارد با اینکه امر و نهی صدق می‌کند اما تفسیری را که محقق خوئی از امر و نهی دارند به هیچ وجه صادق نیست، مثلاً محقق خوئی امر را تفسیر می‌کنند به ابراز اعتبار چیزی بر عهده غیر. آیا در مواردی که می‌گه امر از دانی به عالی اطلاق می‌شود، معنای عرفی‌اش اعتبار چیزی بر عهده غیر است. "ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذین سبقونا بالایمان." (سوره حشر آیه 10) همچنین در خطاب نهی از عالی به دانی آیا اعتبار حرمان عالی است از یک فعل. "الهی لاتکلنی الی نفسی طرفة عین أبدا."

نظریه سوم: زجر عن الشيء (مرحوم بروجردی)

جمعی از اعلام مکتب قم به تبع مرحوم بروجردی بعد از نقد نظریه محقق خراسانی (نهی طلب الترك است) می‌فرمایند: هر یک از دو هیئت امر و نهی معنای متغایر بالذات نسبت به یکدیگر دارند. ماده و هیئت امر یعنی البعث الی الشيء که به تعبیر استاد ما حفظه الله بعث در فارسی به معنای واداشتن است، و می‌گه نهی و لاتفعل به معنای زجر عن الشيء است که در فارسی مرادف است با بازداشتن پس مدلول امر بعث است و مدلول نهی زجر عن الفعل است علی طرفی التقیض.

مراجعه کنید به حاشیه کفایه مرحوم حجتی بروجردی [3] و تقریرات درس مرحوم بروجردی به قلم مرحوم اشتیاردی. [4]

نقد نظریه سوم: هر زجری نهی نیست

عرض می‌کنیم این تفسیر (بدون ارائه یک توجیه) نه در جانب امر صحیح است و نه در جانب نهی. وجه این است که بعث و زجر بر دو قسم است: تارة بعث و زجر انشائی مقصود است و گاهی مطلق بعث و زجر مقصود است.

ظاهر عبارت مرحوم بروجردی این است که الأمر مطلق البعث و النهی مطلق الزجر. اگر چنین باشد این معنا قابل قبول نیست. به عبارت دیگر هر زجری نهی نیست و هر بعثی هم امر نیست. در زبان عربی این جمله فراوان بکار می‌رود که "زجرت الکلک عن کذا"، اگر نهی مساوق با زجر باشد باید "نهی الکلک عن کذا" هم صحیح باشد در حالی که این کاربرد عرفی نیست. یا در طرف امر گفته شده امر به معنای بعث و حث و تحریک است و این صحیح نیست. می‌گوییم حرارت هوا مرا واداشت که کولر را روشن کنم آیا بجای این واداشتن که استاد ما امر را به معنای واداشتن می‌گیرند، می‌توانید بگویید حرارة الجو أمرنی علی تشغيل المروحة. بله اگر مقصود مرحوم بروجردی و من تبع ایشان وجه چهارم باشد صحیح است.

نظریه چهارم: نسبت زجرية إنشائية. (مختار استاد)

می‌گه امر به معنای بعث انشائی و می‌گه نهی به معنای زجر انشائی است یا به تعبیر أضح نسبت بعثیه إنشائیه را بگوییم امر و نسبت زجریه انشائیه را بگوییم نهی، این مطلب صحیحی است. چنانکه در بحث اوامر به تفصیل بیان کردیم امر د ر لغت و عرف به معنای انشاء نسبت طلبیه است و نهی به معنای انشاء الزجر و نسبت زجریه است. اگر مقصود مرحوم بروجردی از بعث در می‌گه امر بعث انشائی و مقصود از نهی زجر انشائی است صحیح است اما اگر به معنای مطلق زجر و مطلق بعث و تحریک است صحیح نیست و تساوقی بین این دو نیست.

نظریه پنجم: کراهة الفعل (مرحوم ایروانی)

مرحوم ایروانی در نهایت النهایة چنین تعبیر می‌کند که نهی مفادش کراهة الفعل است. [5]

نقد نظریه پنجم: هر کراهة الفعلی نهی نیست.

کلام مرحوم ایروانی هم صحیح نیست ای چه بسا مواردی که کراهة الفعل هست اما نهی نیست. انسان ظلم ظالم را کراهت دارد و فعل او مبعوض است اما جرأت نهی کردن ندارد. غذایی مکروه است اما کراهت به معنای نهی نیست.

مراجعه کنید به نهایة الأفكار محقق عراقی 1/402 تا پاراگراف اول در صفحه 403 بعد از این نکات در مطلب اول خلاصه‌ای از نظریه ایشان را باید بتوانید استفاده کنید و به دو سؤال جواب دهید:

1- نقد ایشان بر کلام آخوند چیست؟ 2- مدلول نهی را چه می‌دانند؟

تهذیب الأصول امام 1/373 را ببینید و تحلیل امام از نهی را ببینید.

تتمه ای در مطلب باقی است که مرحوم روحانی در منتقى الأصول 3/6 میفرماید و التحقیق موافقة ما ذهب اليه صاحب الكفاية. بیان خواهیم کرد.

[1]. جلسه سوم، مسلسل 358، یکشنبه، 94.07.11.

[2]. استاد: انشاء را معنای خاصی میداند ایشان ابراز اعتبار میشود انشاء به نظر ایشان که در اوامر مفصل توضیحش گذشت.

[3]. يتميز عن الآخر بحسب الذات و المفاد، بعد اتحاد متعلقیهما معنی و حقيقة، و ذلك حقيقة الأمر و مفاده هو البعث إلى الفعل المأمور به، كما أنّ حقيقة النهي و مفاده هو الزجر عن الفعل المنهي عنه، و لا ريب في الفرق بين المفادين و تغايرهما بالذات، و أنّ المتعلق فيهما كليهما شيء واحد و هو الوجود و الفعل، لا الفعل في الأمر بالخصوص، و الترك في النهي كما توهم. الحاشية على كفاية الأصول، ج 1، ص 338.

[4]. يكون الامر عند اعتبار العقل، على تقدير عدم وضع لفظ يدل عليه بعث العبد الى الفعل تكويناً و جزه إليه، و النهي الزجر عنه تكويناً و المنع من تحققه عند اعتبارهم مثلاً. تقريرات في أصول الفقه، ص 116.

استاد: ظاهر عبارتشان این است که انشائی وجود ندارد. عبارت حاشیه مرحوم حجتی که در اصل تقریرات مباحث آقای بروجردی است مقارنه هم که میشود با تقریرات اشتیاردی مطابق است تقریباً.

[5]. النهي هو كراهة الفعل و الكراهة حالة نفسانية تكون متعلقة بالفعل. نهاية النهاية في شرح الكفاية، ج 1، ص 208.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

بررسی کلام محقق روحانی در منتقى الأصول

ایشان میفرمایند تحقیق این است که باید با نظریه صاحب کفایه همراه شد که مدلول نهی طلب ترک است. بر این مدعی دلیلی اقامه می‌کنند می‌فرمایند [2] تکلیف چه وجوبی و چه تحریمی برای جعل داعی و انگیزه و تحریک نحو المتعلق است به شکلی که متعلق تکلیف با اراده مکلف وجود بگیرد. در نهی آنچه که با اراده مکلف وجود می‌گیرد چیست؟ تکلیف باید همان‌گونه انشاء بشود. در نهی آن چه که باید با اراده مکلف انجام شود ترک الفعل است، مکلف با اراده‌اش شرب خمر را باید ترک کند؛ پس نهی باید تحریک کند مکلف را نسبت به این متعلق و متعلق ترک الفعل است، دستور مولا باید سبب شود برای تحریک مکلف برای ترک الفعل. فعليه طبق غرضی که از تکالیف برشمرده شده است نهی باید انشاء طلب ترک باشد. پس کلام محقق خراسانی و محقق نائینی صحیح است.

نقد استاد

عرض می‌کنیم: لاینقضی تعجبی از این محقق که مدعایشان مصادره به مطلوب است. مسلماً تکلیف برای ایجاد داعی است نحو المتعلق، اما همه سخن این است که متعلق تکلیف چیست؟ در نواهی متعلق تکلیف زجر و منع است و مولا با تکلیف نهی می‌خواهد داعی درست کند برای زجر و منع از این فعل، اگر متعلق تکلیف در نهی ایجاد داعی برای زجر و منع باشد دیگر طلب ترک اینجا متعلق تکلیف نخواهد بود. در حقیقت ادعای صاحب منتقى استدلال به خود مدعا است و دلیلی بر آن اقامه نکرده‌اند.

علاوه بر اینکه یک جمله دیگری هم دارند که به شدت مورد مناقشه است و می‌فرمایند تکالیف چه واجب و چه حرام برای ایجاد داعی است به صورتی که یصدر المتعلق عن إرادة المكلف. مگر در همه تکالیف از جمله نواهی باید متعلق با اراده مکلف صادر شود، یعنی اگر کسی بدون اراده شرب خمر را ترک کرد امثال نهی انجام نداده.

به نظر ما ماده و میغّه نهی مدلولش النسبة الزجرية است در مقابل میغّه امر که النسبة الطلبية بود.

